

### در این شماره

اولین شماره از نشریه « مارکسیسم انقلابی»، سالنامه ای از ترجمه ی ترکی به انگلیسی نشریه ی « دئوریمجی مارکسیسم»، اولین بار در پایان سال ۲۰۱۶ به چاپ رسید. این نشریه در سراسر دنیا از بیروت گرفته تا بوئنوس آیرس از سن پترزبورگ تا اسکوپیه، از میلان تا مونته ویدئو، پخش و به فروش رسیده است. اگرچه هزاران نسخه از آن به فروش نرسیده است ولی در حجم کم هم توانسته به هدف خود به نحو احسن برسد: گسترش انترناسیونالیسم در چهارچوب تئوری مارکسیست مبارز، در نتیجه، گسترش انترناسیونالیسم در ساحه ی مبارزه ی سیاسی و سازماندهی شده ی پرولتاریا، از خاورمیانه گرفته تا آفریقای شمالی، از منطقه ی بالکان و قفقاز و تا منطقه ی یوروآسیا. در راستای این هدف، در یک اقدام جدید، تصمیم به انتشار این سرمقاله به زبانهای مختلف گرفتیم، که در صفحات پایانی این شماره به چاپ خواهد رسید. با این اقدام حداقل خواهیم توانست اساس پیغام خود را به گوش مردم سراسر دنیا، که علاقمند به انترناسیونالیسم و مارکسیسم انقلابی هستند، ولی قادر به خواندن متون انگلیسی نیستند، برسانیم.

در دومین شماره، یعنی مارکسیست انقلابی ۲۰۱۸، در دومقاله، با تمرکز به مسئله ی خاورمیانه، به جنبش های ارتجاعی در کشورهای امپریالیست و موضع جهانی پیرامون آن پرداختیم. همچنین مجموعه مقالاتی پیرامون صدمین سالگرد انقلاب اکتبر، جشن توده ها، با موضوعاتی همچون فروپاشی حکومت کارگری بعد از شکست دیوار برلین در بلغارستان و مقاله ای در باب صدوپنجاه مین سالگرد چاپ جلد اول کتاب سرمایه، این شاه اثر همیشگی انسانیت، در راستای هدف اصلی امان قدم برداشتیم.

در شماره ی اول، در مقدمه و مقالات دیگر، با در مرکزیت قرار دادن بحران اقتصادی ده سال اخیر که از سال ۲۰۰۸ آغاز شده است به تحلیل فرایندهای موازی مختلف پرداخته شده است. گسترش پیش فاشیسم وهمزمان با آن رشد داعش به عنوان جنبش تکفیری-مذهبی اسلامی، تهدید جنگهای منطقه ای به جنگ جهانی و عصیان خلق در سال ۲۰۱۱ تا به امروز به صورت تظاهرات گسترده ی خیابانی در مصر، تونس، یمن، بحرین، وال استریت، یونان، اسپانیا، ترکیه، برزیل، منطقه ی بالکان و سایر کشورها رخ داده و چه به صورت اعتراضات پارلمانی (پودمس، سیریزا، سندرز، کوربین و از همه مهمتر خیزش حزب فرنته ده ایزگویرا در آرژانتین) از نمونه های این فرآیندها به شمار می آید.

در شماره ی اول، در پی انتخاب دونالد ترامپ به مهمترین سمت در قدرتمندترین کشور امپریالیست، به موضوعاتی همچون «پوپولیسم»، «راست افراطی»، «ناسیونالیسم» به عنوان نموده‌های ارتجاعی دنیا پرداختیم. حقایق سال گذشته به راستی گویای تحلیل درست و پیشگویانه ی ما از دونالد ترامپ به عنوان «فاشیست غیر قابل پیشبینی»، فاشیستی بدون حزب جای افتاده و پیشتیبانی پارلمنتری و یا به عبارتی یک پیش فاشیست، است. مشخصا بعد از اتفاقات شارلوت ویل، تأیید بی محابانه و مکرر ترامپ از تظاهرات کنندگانی که خود را بی شرمانه «نژادپرستان سفید پوست» و «نئونازیها» معرفی می کردند، کلمه ی «فاشیست» در شرح رفتار ترامپ به کار برده شد. در حالیکه استیو بانن، ایدئولوگ پیش قدم گروه فاشیستی که نام «آلت رایت» به معنی راست آلترناتیو را برگزیده اند، از سمت خود در دولت برکنار شده است ولی همچنان با ترامپ همانند گوشت و استخوان هستند و قبل از خود رئیس جمهور سرفهایی به کشورهایی مهم از جمله چین داشته است که این سفر کمی از سفر رسمی دولتمردان ندارد. فرای مرزهای آمریکا، در سطح بین المللی، «استقرار» لبرال، عجالتا نتایج انتخابات در اروپا را شکست قدرتی که به اشتباه «پوپولیسم» نامیده اند، تفسیر کردند: در فرانسه، نماینده بارز طاعون پیش فاشیست، مارین لو پن، در دوره ی دوم انتخابات توانست یک سوم از رای هموطنان فرانسوی را بدست آورد. در آلمان حزب «آلترناتیو برای آلمان» برخلاف تغییر ۱۸۰ درجه ای خط و مشی آنجلا مرکل از سیاست پذیرش مهاجر، سومین حزب بزرگ کشور شد. به طور شگفت انگیزی اگر تمام این اتفاقات شکست تلقی شود از منظر این سیاستمداران تند و افراطی پیروزی این حرکات جهانی به چه شکل می شد!

از دید لبرالها، روی دیگر سکه پیروزی امانوئل ماکرون است. بعد از شکست عجیب بریخت در مقابل ترامپ، لبرالها در تفرکی پوچ و واهی این پیروزی را مصداق برگشت «جهانی شدن» تفسیر کردند. محبوبیت امانوئل اول، لقبی که مخالفان چپ فرانسه به سبب طرز پادشاه مآبانه اش و درخواست حکومت با احکامش (این دقیقاً شبیه طرز حکومت اردوغان در ترکیه است که از نظر استقرار لبرال بدرستی استبداد تلقی می شود) به ماکرون داده اند، در نزد مردم رو به کاهش است. برخلاف تسلیمیت برخی کنفدراسیون های سندیکاها پیروزی دو اعتصاب طی ۱۰ روز (۲۱ تا ۳۰ شهریور)، نشان از ادامه ی اعتراضات ضد اصلاح قانون کار فرنجیس هلند به اصطلاح «سوسیالیست» است که در شماره ی اول در بهار ۲۰۱۶ از این اعتراضات به عنوان «بهار فرانسه» یاد شد. همان طور که در شماره ی اول تأکید کردیم، فرانسه هنوز نقش کلیدی در اروپا دارد. خط و مشی نئولیبرالیستی و جهانی سازی ماکرون راه حل چاره سازی در مقابل ترامپ ها و لو پن ها نیست. تنها، استقلال سیاسی و مبارزه ی متحد طبقه ی کارگر می تواند زوال این دیو رو به رشد را فراهم سازد. افق هنوز از مودی ها، دوترها، پوتین ها، اردوغانها، علی یو ها، لوربان ها و ترامپ ها پر است.

احتمال جنگ جهانی تمام عباری که در شماره ی اول بر آن تأکید شد روز به روز آشکارا افزایش می یابد. حتی اگر از رنج بی پابانی که در سوریه، عراق، یمن، لیبی در جریان است و جنگی که هنوز از درون در اوکراین شعله ور است بگذریم در منطقه ی ژئواستراتیک آسیا بین چین و امپریالیسم وجوه متفاوتی از تنش دیده می شود. مهمترین نمونه از این سیاست، افزایش تنش بین آمریکا و کره شمالی است که می تواند بعد از هفتاد و اندی سال منجر به تکرار فلاکت بمب اتمی هیروشیما و ناکازاکی شود. ترامپ با اشتیاقی که برخاسته از شخصیت پیش فاشیستی اوست کره شمالی را به «کشتن میلیونها» انسان و با خاک یکسان کردن تهدید کرد. برخلاف آنچه جامعه ی جهانی (نام دیگر امپریالیسم) و رسانه های سرمایه داری منعکس می کنند، فعالیتهای هسته ای کره شمالی تدبیری است در راستای دفاع در مقابله با تهدید جنگ در افق آسیا و نفوذ ارتش آمریکا در منطقه پاسیفیک با بیش از هشتاد هزار سرباز آمریکایی حاضر در ژاپن و کره جنوبی. در چنین رویارویی، مارکسیست انقلابی طرف حکومت کارگری را می گیرد حتی اگر چه در این مورد حکومت مذکور حکومتی است که با قدرتمند شدن بوروکراسی، رو به انحطاط و کاریکاتوری از «سوسیالیزم در یک خاندان» است.

در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، موج ارتجاعی ترامپ منجر به پیدایش نیروهای جدید شد. بعد از حمایت و تأیید بناپارت مصر یعنی ال سی سی در واشنگتن، متعاقبا ترامپ در سفری پر طمطراق از عربستان سعودی دیدار کرد. کیچترین صحنه از مراسم پر زرق و برق، صحنه مضحک به دست گرفتن کره درخشانی توسط ترامپ، شاه سلمان و رئیس جمهور مصر در ردیف جلوی سیاهی لشکری از نگهبانان بود که در غیاب دو عامل دیگر، این صحنه پر معنا جلو کرد. در یک طرف، اسرائیل صهیونیست مشاور فکری غایب این ائتلاف جدید بود. در حالیکه، طرفداری ترامپ از

اسرائیل و مخالفتش با ایران نشانگر نادیده گرفتن منافع و تناقضات و عوارضات سیاسی از طرف ترامپ است. تلاش ترامپ برای نزدیکی با پوتین، همانگونه که در سخنرانی او در سازمان ملل متحد دیدیم، تلاشی است در جهت گسستن روابط بین روسیه و ایران (رابطه‌ای ناگسستی) و همچنین برای به زانو در آوردن ایران و ایزوله کردن آن و در این راستا حاضر به ائتلاف با دیگر نیروهای ارتجاعی منطقه است. اتفاقاً فشار بر حماس برای تسلیم شدن در برابر اسرائیل و مصر هم تلاشیست از این دست. غایب دیگر در مراسم که یکی از مسببین سیاستهای متناقض ترامپ در خاورمیانه و آفریقا است، یعنی اردوغان بود. گویا دلیل رسمی این غیبت، همزمانی کنگره ی آک پ بود که بعد از انتخابات ۱۶ آوریل و گذر به سیستم جدید ریاست جمهوری، اردوغان برای تهدید قدرت خود در حزبش در این کنگره حضور یافته بود. ولی همان طور که در کوتاه مدت مشخص شد سبب این غیبت چیز دیگری بود.

نمایشی از ائتلاف فرقه‌ای سنی با شرکت کشورهای عربی و غیرعربی که عربستان سعودی در پی خوش آمد گویی به ترامپ ترتیب داده بود دیری نپایید. بحران قطر به این ائتلاف پیروز مآبانه پایان بخشید و شکافی بین جناح تحت کنترل سعودی و جناح رابعه به وجود آورد. برای تفهیم بیشتر به این اتفاقات جنجوره‌ای توجه کنید:

۲۰۱۳: کودتای بن‌پارتیست سی سی، با حمایت عربستان سعودی، حکومت مرسى و اخوان مسلمین را در مصر بر می‌چیند و با خون‌سردی تمام صدها تن از اعضای اخوان مسلمین را در قاهره در میدان ربیعت لعدویه به قتل می‌رساند. بدین ترتیب، شکافی بین روابط عربستان سعودی با اردوغان که با همکاری اخوان ائتلاف سنی در چندین کشور از جمله (تونس، سوریه، مراکش و فلسطین یعنی حماس و مصر) برقرار کرده بود اتفاق می‌افتد.

۲۰۱۵: برخلاف خط و مشی صریح رابعه‌ایسم، بعد از مرگ پادشاه عربستان سعودی اردوغان با پادشاه جدید یعنی سلمان رابطه برقرار می‌کند، طوری که در پایان سال ۲۰۱۵، در ائتلاف متفقین اسلامی ضد ترور با شرکت ۳۴ کشور سنی جای می‌گیرد و در سال ۲۰۱۶ همراه با عربستان سعودی و قطر (به این دو کشور دقت کنید) تا لبه شرکت در جنگ در سوریه پیش می‌رود.

در ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶: جناح سعودی، اردوغان را در برابر کودتای ناکام به تقدیر خویش رها می‌کند.

۲۰۱۷: در ۱۳ شرط مصالحه کوالیسیون ضد قطری به رهبری عربستان سعودی با قطر، عقب نشینی نیروهای مسلح ترکیه از قطر درج می‌شود. این شرط در راستای اهداف رابعه ایسم ترکیه در قبال قطر پذیرفته نمی‌شود. بعد از کودتای نافرجام ۱۵ ژوئیه در مقابل فشارهایی که از طرف آمریکا و اتحادیه اروپا به دولت ترکیه اعمال می‌شود ترکیه به جناح ایران-روسیه نزدیکتر می‌شود.

تمامی این تلاشها حاکی از شکست ائتلاف سنی در خاورمیانه و آفریقای شمالی در برابر جناح شیعی به رهبری ایران است. با تمام این وجود هنوز تهدید جنگ فرقه‌ای در خاورمیانه به قوت خود باقی است. این نشانگر تضعیف جناح سنی در اثر مانورهای سیاسی ایران است که حد اقل توانسته است بعضی کشورها در جناح ارتجاعی سنی را بیطرف سازد. تهدید این جنگ با سیاستها و رابطه ترامپ با اسرائیل هنوز به طول خواهد انجامید و در کشورهایی همچون سوریه، عراق و یمن به شکل جنگهای نیابتی بی پایان دیده خواهد شد. تنها با ائتلاف مستقل نیروهای سوسیالیست در خاورمیانه و آفریقای شمالی و منطقه بالکان و مدیترانه است که مردم منطقه از کشتار حتمی شیعه-سنی و نابودی میراث فرهنگی و تاریخی‌اشان به امان خواهند ماند.

همان طور که چهارمین قطعنامه کنفرانس اضطراری اروپا-مدیترانه بین تاریخهای ۲۸-۲۶ می ۲۰۱۷ در آتن برگزار شد و ما در اینجا سندی را منتشر می‌کنیم که بنابر آن، قتل عام را می‌توان تنها با جبهه گسترده نیروهای ضد امپریالیست و ضد صهیونیست که در عین حال بر علیه رژیم های مرتجع خود نیز می‌جنگند متوقف نمود. فقط فدراسیون سوسیالیسم در خاورمیانه و آفریقای شمالی راه حل نهایی را به این مناطق بیمار فراهم خواهد ساخت.

در این گپرو دار، مسعود بارزانی رهبر کردستان عراق، با برگذاری همه پرسى استقلال، حضور همه قدرتهای شیطانی منطقه ای و دسیسه گران امپریالیست را در منطقه فراهم نموده است. مارکسیست های انقلابی طرفدار تعیین سرنوشت کردها هستند. مشکل این است که این همه پرسى نه برای تعیین سرنوشت کردها بلکه برای تحکیم قدرت بارزانی و اعتبار شرکای نفتی ایشان طرح ریزی شده است. بارزانی تا کنون مبارزه کرده و به وضوح قصد دارد در آینده نیز در مقابل آزادی کردها در سایر نقاط کردستان (یعنی در ترکیه، ایران و سوریه) بایستد. پس این پیروزی از قضا یک شکست برای آرمان آزادی ملی در کردستان تلقی می‌شود و علاوه بر این جبهه جدیدی را برای امپریالیسم

مستقر در خاورمیانه باز نموده است. مارکسیست های انقلابی بدون وادادگی در برابر هر نوع مداخله ی نظامی توسط هر گونه قدرت منطقه ای در کردستان عراق ایستاده اند. و در عین حال در مقابل بارزانی برای آزادی همه جمعیت های کرد خواهند ایستاد.

اولین بررسی ما در این شماره با یک چشم انداز کوتاه مدت و بلند مدت و با تکیه بر واقعیت های مختلف به کشمکش های موجود در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می پردازد. اولین مقاله این شماره یک تحلیل و بررسی درباره جنگ داخلی سوریه و چند شاخگی بین المللی آن در مراحل مختلف است. لوند د وُلک درمقاله ای تحت عنوان «جنگ داخلی سوریه: مراحل، درسها و آینده جنگهای داخلی سوریه» موضوعی را مطرح می کند. با این تجزیه و تحلیل از آنجا که شورش های عمومی علیه دیکتاتوری بشار اسد با خواست های آزادی و عدالت طلبانه نتوانست زمینه یک حرکت سیاسی کارگری فراگیر را ایجاد کند، در نتیجه بزودی زمینه برای سؤ استفاده از این شورش ها توسط قدرت های مرتجع منطقه و امپریالیسم فراهم گردید. این نشان می دهد که مداخلات امپریالیسم، صهیونیسم و قدرت های منطقه ای (مانند عربستان سعودی، قطر، ترکیه و ایران) شورش های مردمی را به یک جنگ خونین مذهبی فرقه ای میان سنی ها و دیگران تبدیل کرد (علوی ها، دربوزها، مسیحیان، و غیره). این مقاله در طول جنگ داخلی یک تحلیل دقیق از فعالیت های نظامی تمام بازیگران اصلی (ایالات متحده، روسیه، داعش، ارتش آزاد سوریه و غیره) را به میان می گذارد. بخش جداگانه ای نیز به تحولات در کردستان سوریه اختصاص دارد. دؤلک اذعان می کند که جنبش کرد با یک پیشروی اساسی و قوی در روژوا به همراه است اما استدلال می کند که همکاری نظامی فعلی با امپریالیسم آمریکا هم اشتباه و خطرناک است. ما معتقدیم که در سال های آتی مقاله دؤلک بعنوان یک منبع ارزشمند در جنگ داخلی سوریه باقی خواهد ماند.

مقاله کوتلو دانه، با عنوان «صد سالگی اعلامیه بلفور، یادداشت تفاهم نکبت» (خروج فلسطینی ها سال ۱۹۴۸) و اشغال صهیونیست ها، با یک بررسی دقیق جزئیات پیشینه تاریخی استعمار در فلسطین را بررسی می کند. این مقاله محتوای اعلامیه بالفور (که یک چک سفید برای بنیان گذاری دولت اسرائیل بود) و با چراغ سبز همه کشورها ی بازیگر در این روند برای تغییر موقعیت به همراه بود را بررسی می کند. (از جمله امپریالیسم انگلیس و فرانسوی و دولت عثمانی).

مقاله دانه نشان می دهد که هم امپریالیسم آمریکا و هم اتحاد جماهیر شوروی (که در آن زمان سیاست همزیستی صلح آمیز با امپریالیسم را دنبال می کردند) از بنیانگذاری اسرائیل در سال ۱۹۴۸ حمایت کردند. همچنین به این واقعیت اشاره می کند که همه رژیم های ارتجاعی منطقه در عمل از اسرائیل حمایت کردند. همانطور که دانه نشان می دهد، دولت کنونی عدالت و توسعه ترکیه نیز (که همواره با اسرائیل در بسیاری از زمینه ها همکاری کرده است و هرگز فلسطینی ها را با صمیمیت به آغوش نگرفته است) از این مورد مستثنا نمی باشد.

سونگور ساوران به بررسی انقلاب های وقوع یافته در خاورمیانه از آغاز قرن بیستم تا به امروز و نتیجه عمومی حاصل از آنها پرداخته است. بنا به نظر آقای ساوران، خاورمیانه تعداد زیادی انقلاب را در قرن بیستم را تجربه کرده و اولین انقلاب پیروز قرن بیست و یکم نیز در منطقه (مصر و تونس) صورت گرفته است. این مقاله بیانگر این واقعیت است که خاورمیانه چها رموچ انقلابی در قرن بیستم تجربه کرده است و انقلاب بهار عربی سال ۲۰۱۱ می تواند به عنوان موج پنجم در نظر گرفته شود. همانطور که ساوران یادآور می شود، فراوانی موج های انقلابی، این نظریه ساده (شرق شناسی) را که بر این باور است «جوامع مسلمان به دلیل اعتقاد به اسلام، مطیع هستند و بنابراین انقلاب نمی کنند» را رد می کند. این همچنین یک عدله قوی مارکسیستی را که پیشرفت های تاریخی تنها با تحول تکاملی بوقوع نمی پیوندد بلکه از طریق حرکت و جهش های انقلابی نیز شکل می گیرد را بیان می کند. در نهایت نشان می دهد که تاریخ خاورمیانه با نقطه عطف های انقلابی تعیین شده است. همچنین مقاله ساوران، ویژگی های کم عمق و بی پایه ادعای اصلاح طلبان را در مورد «واقع گرایی» (مبنی بر اینکه که انقلاب یک احتمال بعید است و سیاست چپ باید تغییرات در مقیاس کوچک را هدف خود قرار دهد) را رد می کند چرا که در واقع تغییرات (کوچک یا بزرگ) بدون انقلاب امکان پذیر نیست. به عبارت دیگر، تجربیات تاریخی ثابت می کند که انقلاب یک هدف واقع گرایانه تر از اصلاحات است.

در مقاله ای از یکی از رفقا، روندهای ارتجاعی و واکنش لازم در مقابل این گونه روندها در نقاط مختلف جهان،

بحث شده است. جنک ساراچ اوغلو در مقاله خود تحت عنوان «روش های درک معاصر: بحث در مورد پوپولیسم و فاشیسم» استدلال می کند که برای درک این حرکات ارتجاعی کلمه فاشیسم یک مفهوم بسیار مناسب تر و مفید تر از «راستگرایی پوپولیستی» است. مفهوم او در حال حاضر در میان چپ گرایان بین المللی رایج است. ساراچ اوغلو «غلبه بر ضد انقلابی» و «غیر معاصر» را، دو ویژگی کلیدی متمایز جنبش های فاشیسم و رژیم های دوران جنگ می داند و جنبش های ارتجاعی معاصر را با استفاده از این مفاهیم مقایسه می کند. او استدلال می کند که جنبش های ارتجاعی کشورهای نسبتاً توسعه یافته مانند مجارستان و ترکیه شباهت هایی به فاشیسم کلاسیک زمان جنگ های داخلی را بیشتر از همتایان خود در کشورهای پیشرفته غربی دارند. وضعیت تا حدودی متفاوت اروپا و جهان در اعلامیه نهایی چهارمین کنفرانس اروپایی و مدیریت آن، که یک رویداد بین المللی است، مطرح گردید و در اواخر ماه مه سال ۲۰۱۷ مبارزین و روشنفکران ۱۸ کشور در سطح بین المللی در این کنفرانس شرکت نموده و راههای پیش رو در سطح جهانی بویژه در مورد خاورمیانه و شمال آفریقا را به بحث گذاشته اند.

امسال صدمین سال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است. رویدادی تاریخی ساز، که دیدگاهی جدید نه تنها برای مردم روسیه تزاری، بلکه برای تمام بشریت و به ویژه برای کارگران و ستمدیدگان جهان به ارمغان آورد. ما این رویداد تاریخی جهان را جشن گرفته و در چهار مقاله مختلف به نکات مختلف آن می پردازیم. ساواس میکائیل در مقاله خود تحت عنوان «اکتبر ۱۹۱۷: یک رویداد جهانی» در قالب دیالوگی بین نوشته ی فیلسوف فرانسوی آلن بادویو که بعد از مدت کوتاهی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نوشته شده است، روابط و تفاوت های بین سال های ۱۹۱۷ و ۱۹۹۱ را به بحث می گذارد. ساواس میکائیل یادآوری می کند که ۱۹۱۷ یک رویداد جهانی بود و همه آن را به عنوان آغازگر یک انقلاب جهانی سوسیالیستی به رسمیت شناخته اند. این انقلاب اجتماعی از روسیه به اروپای شرقی و مرکزی گسترش یافت و اثراتی را ایجاد کرد که دامنه گسترش و محدوده اثر آن از اروپا تا آسیا و ایالات متحده آمریکا قابل مشاهده بود. همانطور که کینز در آن زمان کاملاً آگاهانه می دانست، بلشویسم و انقلاب اکتبر تهدیدی بود برای نظم جهانی سرمایه داری. به این معنی که، انقلاب اکتبر قطعاً یک تلاش زودگذر نبود. بلکه، رویداد تاریخی جهانی بود که گستره و دوره ای کاملاً جدید برای بشریت را باز کرد. در مقابل، ۱۹۹۱ «یک رویداد» نبود، بلکه یک «رویداد شبیه سازی شده» بود؛ که عصر جدیدی را برای بشریت باز نکرد. ساواس میکائیل تأکید می کند بر اینکه چرخه ای که توسط انقلاب اکتبر باز شده هنوز بسته نشده است و نتیجه می گیرد که ما هنوز در اواخر ماه اکتبر زندگی می کنیم و باید قرن جدید را به انقلاب تبدیل کنیم.

مقاله اوژتورک «برنامه ریزی سوسیالیست در قرن ۲۱» مبحثی است در مورد نیروی بالقوه سوسیالیسم در ارجاع به امکانات امروزی. اوژتورک سعی در تدوین یک طرح اجمالی از برنامه ریزی اقتصادی، درست بعد از مدت کوتاهی از انقلاب جدید دارد. از دیدگاه اوژتورک در قرن ۲۱ امکان تاسیس یک سیستم برنامه ریزی اقتصادی اساساً متفاوت و بسیار مؤثرتر از قرون قبل وجود دارد. در این مقاله، به اساسیترین مشکلات پی ریزی سوسیالیسم در قرن ۲۱ یعنی خودداری از تبدیل پول به سرمایه اشاره شده است.

فقط همانطور که مارکس در «نقد برنامه گوتا» پیش بینی کرده است، یک سیستم برنامه ریزی و «پرداخت» مبنی بر رابطه زمان و کار می تواند روابط پولی و در نتیجه تهدید سرمایه را کاهش دهد. در نتیجه چنین سیستمی مسئله حساب کردن را هم به راحتی حل خواهد کرد. اوژتورک هم زمان در مورد روابط احتمالی صنعتی بحث می کند و در شرایط امروزی به صورت واقع گرایانه از چگونگی حل مشکل استخدام کامل، اتوماسیون کامل، به صفر رساندن تصادفات کار و کاهش مرحله ای ساعت کار در یک رژیم سوسیالیستی بحث می کند. اوژتورک، از موارد بالا به عنوان روندهای بالقوه که در نظام سرمایه داری هیچوقت امکان به وقوع پیوستنشان نیست یاد می کند.

ارمغان تولونای، به انقلاب اکتبر از زاویه ای متفاوت که به صورت مغرضانه در برخی جناحها نادیده گرفته میشود می پردازد. بعد از سال ۱۹۸۰ تا به امروز در مخالفت چپ با پیدایش برخی جریان های ضد-لبنی حتی ضد-مارکسیستی، در عرصه آزادی زنان، مارکسیسم به عنوان یک برنامه و تفکر کل و کمونیسم به عنوان یک شکل متفاوت از جامعه، جایگاه خود را در مقیاس بزرگی از دست داده است. راه حل در سیاست هویت بوده است. جنبش کمونیستی از پایمال شدن حق زنان بیخبر بود و در مورد رهایی زنان راه حل پیشنهادی نداشته است.

تولونای، با بررسی سیاستهای بلشویکها بعد از انقلاب، نشان می دهد که برنامه های بلشویکها در حمایت از زنان

امروزه حتی در تخیل هیچ کشور سرمایه‌داری مدرن نمی‌گنجد. حساسیت بلشویک‌ها به رهبری لنین و تروتسکی در مورد تساوی جنسیتها در مقایسه با استقرار لیبرالها، که آنتی-مارکسیستها و پست‌مدرنیستها شیفته آن هستند، بی‌هیچ شکی عملی‌تر و واقعیت‌ر بوده است. همانطور که تولونای در مقاله اش به آن اشاره دارد، به هیچ وجه ممکن تضعیف این برنامه‌ها با غصب سیاسی بوروکراسی نمی‌تواند مدرکی برای بی‌توجهی کمونیسم در زمینه حقوق زنان باشد. در نهایت با ترک بوروکراسی از کمونیسم هیچ تهمتی بر اساس اشتباهات بوروکراسی بر کمونیسم وارد نیست. آخرین مقاله در این شماره با موضوع انقلاب اکتبر، به مبحثی می‌پردازد که مارکسیسم غربی همیشه آنرا نادیده گرفته است. به مدت طولانی تفکر رایج بر آن بود که اقتدار پرولتاریا اولین بار توسط روسا، به عنوان عقب مانده‌ترین ملت در بین ملت‌های بزرگ اروپایی، تاسیس شد. بدین ترتیب مفسرهای غربی نقش ملت‌های مسلمان را در انقلاب اکتبر نادیده گرفتند. مهمترین عنصر اتحاد جماهیر شوروی با دستور العمل لنین در ۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲، مسلمانان و بیشتر، ترک‌های ساکن روسیه داخلی در مرزهای شرقی بودند (تاتارها، باشقیرها، کالموک، داغستانی، چچن و غیره)، در قفقاز جنوبی (آذربایجان، آبخازها و غیره) و در آسیای میانه (امروز شامل قزاقستان، تورکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان). در مقاله‌ای بدیع از قلم سونگور ساوران، از چگونگی جلب رضایت خلق مسلمان توسط کمونیسم/بلشویسم و از چگونگی مفتوح شدن سرزمین و خلق مسلمان توسط خود کمونیست‌های مسلمان به صورت چکیده سخن به میان آورده شده است. گسترش شووونیسم روس بزرگ در دوران استالین می‌تواند موضوع مقاله‌ای دیگر باشد.

مقاله‌ای در حیطه انقلاب اکتبر، در کل، همه مقاله‌ها در این مورد نسبتاً به هم مربوط هستند، نوشته‌ای از چشم‌انداز بلغارستان به فوروپاشی سوسیالیسم پی‌ریزی شده در قرن ۲۰ام می‌پردازد. دانیلا پنکوا در مقاله‌ای با موضوع «بلغارستان در دام نئو-لیبرالیسم» به بررسی مراتب بازسازی نظام سرمایه داری بعد از سال ۱۹۸۹ می‌پردازد. نویسنده معتقد است که سازمان‌های جهانی سرمایه، مخصوصاً صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نسخه‌ای مشابه کشورهای جهان سوم برای بلغارستان تحمیل کرده اند. در حالی که بلغارستان در سال ۱۹۸۹ کشوری صنعتی و از لحاظ استاندارد معیشتی کشور مرفه‌ای به حساب می‌آمده، بعد از ۱۹۸۹ راه حل‌های نئو-لیبرالیستی، همچون خصوصی‌سازی و بی‌قانونی، منجر به فقیر شدن خلق بلغارستان شد. این مقاله گویای این حقیقت است که اگرچه بلغارستان روی کاغذ در حال رشد نشان داده می‌شود، مردم معمولی حتی از امرار معاش و احتیاج‌های اولیه خود محروم هستند. پنکوا، با تاکید به شرط مطلق ترک سیاست‌های توسعه نئو-لیبرالیستی برای به روی کار آمدن صنایع و ساختار اجتماعی فعال نوشته خود را به پایان می‌رساند.

امسال نه تنها صدمین سالگرد انقلاب اکتبر است بلکه همزمان صدوپنجاه امین سالگرد چاپ جلد اول کتاب سرمایه است. به همین سبب آخرین مقاله به بررسی کلی روش، محتوا و اهمیت این شاه اثر تفکر انسانی که تلفیقیست از علوم اجتماعی و انقلاب، اختصاص داده شده است.

سرانجام، کتاب سرمایه کتابی در مورد ناتوانی نظام تولید سرمایه داری برای پیشبرد انسانیت و زوال مرحله‌ای امکان پیشرفت در این سیستم و تحلیل انرژی طبقه کارگر در قبال اهداف پیشرو و ضرورت دگرگونی این نظام است. امروز ما در مرحله پیشرفت تاریخی با بحرانهای اقتصادی عمیق، با تهدید سلاح‌های اتمی، حتی تهدید جنگ جهانی و تخریب طبیعت که منبع بازتولید انسان و مابقی موجودات زنده است مواجه هستیم. دفاع انسان حتی به طور کلی زندگی، مستلزم ظهور نوع جدیدی از تولید بر اساس مالکیت جمعی ابزار تولید و برنامه ریزی مرکزی دموکراتیک و برادری تمامی خلق‌های جهان است.

به طور مختصر مستلزم سوسیالیسم بین‌المللی است. این امر تنها توسط نیروهای طبقه کارگر و از طریق مبارزه طبقاتی انقلابی امکان پذیر است و نیازمند احزاب انقلابی و مستلزم انترناسیونال انقلابی است. این مارکسیست انقلابی است و به همین سبب نشریه‌ی ما این نام را با افتخار برگزیده است.

*Translated by : Behnan Tebrizi*